

«ایوب آفاخان»

تلخی‌های خنده دار...

که در این اجرا نیز به قدر کفایت تجلی یافته و مشهودند.

تکامل شور و هیجان بدون مقصود در زندگی نو خالی بشر امروزی که یکی از جانمایه‌های چشمگیر کلام یونسکو، بر این نمایش است. با توجه به تحول ضربات تنگ اجرا و گام‌ها در شناسایی اجرایی از بازیها و اعمال جاری در صحنه به خوبی درآمده است. نمونه عینی اش، نوع حس بازی محمد یعقوبی - در نقش آقای اسیت در لحظه‌ای است که رنگ دربه صدا در می‌آید و همین امر او را به سرزگر می‌کشاند!

همینطور طرح صحنه خوب و معقول و مناسب کار - بالاخص طرح زیبای صندلیها - بازیهای خوب و قابل قبول تمام بازیگران که با نوع کار همخوانی دارد.

از ضعف نسبی بازی آتششان، در کلیت درست مجموعه - مسی توان چشم پوشید - و گذشت از صحنی در مقام مواردی که کار را به سمت حصول به روح ناب اثر یونسکو، سوق می‌دهند. موفق عمل می‌کنند و برقراری ارتباط با مخاطب نیز صدر صد حاصل می‌شود و نتیجه اجرایی است با ارزشهای نسبی قابل قبول و توانمند. در این میان تنها بزرگنمایی و اغراق‌اندیشی بیش از حد وجود کمیک کار در کنار عزیزانهای به اصطلاح «باز» و کمتر فکر شده اجرا، کمی تلخی در کام تماشاچی می‌نشانند. نمی‌دانم انگیزه کارگردان در درشت‌نمایی صحنه‌های کمیک اثر چیست و آیا دغدغه سازدهی مسأله اجراء، دانمگیر ذهنیت خلاق وی شده بوده یا نه. ولی بسیار خوشتر می‌دانم که مانند متن نمایش، این جنبه در رویه ظاهری متن می‌ماند و جنبیت در اجرای این صحنه‌های کمیک، تماشاچی را هرگز به یاد این میوه می‌آورد که با واقعیت‌های حقیقی زندگی روبروست و نه یک اثر کمیک! و حاصل در آنصورت لیختن تلخی بود که مستطیح تر از دیدهای کلاسیک، در وجود فرد به فرد آنها کاتارسیس؟ عمیق و مؤثری ایجاد می‌کند؛ هر چند متن نمایش، خود بی‌نقص، چنان قدرتمند است که در قالب هر گونه اجرایی باز ارزشهای مسلم خود را حفظ می‌کند و در این اجرای نسبتاً خوب نیز ساز جای زهی گفتن، به گروه و کارگردان برای ارائه‌اش شگلی نسبتاً درست از «آوازه خوان طلاس» وجود دارد.

بالاخص که در مسائل و صحنه غیر استاندارد رسام هنر امکان تلف شدن

در چند قدمی روح اثر، وقتی این جملات را با دقت خواندم، به جای آنکه انگلیسی بی‌سوزم به حقایقی حسرت‌آور بی‌بردم، من باب مثال اینکه هفته هفت روز دارد. که قبلاً خودم این را می‌دانستم، با آنکه کف اتاق در پایین است و سقف آن در بالا، که احتمالاً آن را هم می‌دانستم. لیکن هیچوقت واقعا به آن فکر نکرده بودم یا اینکه از خاطرم رفته بود. این نکات فوراً نظر مرا به خود جلب کردند. زیرا هم گیج کننده بودند و هم به گونه‌ای اتکارناپذیر حقیقت داشتند.

اوزن یونسکو (۱۹۵۸)
«هنگامی که برای یادگیری زبان انگلیسی مجبور به خواندن کتابهای آموزشی شده بود»

و این سرآغاز شکل یافتن نمایش «ساعت انگلیسی» یا همین «آوازه خوان طلاس» شده! اوزن یونسکو، یکی از سردمداران «تئاتر آبرورده» یا به قول خود وی «تئاتر انترامی» و با «تئاتر بون» در این اثر خود که یکی از زیباترین و تلخ‌ترین کارهای اوست، صحنه‌ای از شرایط اجتماعی انسان معاصر و دغدغه‌های بوج و روند نادرست زندگی اش، سیر فقه‌ری ارزشهای اخلاقی در زندگی بشر، عدم ساخت استانیهای امروز در جوامع معاصر از یکدیگر و دور تسلسل و جرحش شامل ساعات و اعمال روزمره او در سیر شرفات عبادی و بوج زندگی، ارائه می‌دهد و در این راستا موفق به خلق یک «تراژیکدی» ناب به مفهوم مطلق کلمه می‌شود... ما همه تخیلهای خنده‌دارش!

فکر مسلم در این اثر در حد نمایش یک تصام این موارد با برداشتی درست و استخواند تا به آخر، به نوبی حد پیش می‌روند و همگی به شخصای مؤثر می‌رسند.

در این نمایشنامه بسیار جوس ساخت و تکنیکال - ساختاری کاملاً غیر نسبی - همه عناصر نمایشی در قابوس «بوج» پایه‌گذاری شده توسط «یونسکو» و «کت» و امثال آنها ترمیم می‌شود و فاس اینها با شکل ساختاری صحنه‌های کلاسیک امری ممکن و لذتبخش است؛ اما طبعاً این چند سطر را حوصله بحث در ساربه نوع شناسی آثار «یونسکو» و مشخصاً «آوازه خوان طلاس» نیست و صرفاً نظر کنند کلاسی است در استای مشخص اجرای این نمایش به کارگردانی بهمن معتمدیان و احتمالاً بررسی ارزشهایی از کار «یونسکو»



کار در هر شکلی وجود داشت، و با وجود تصام این مسائل - اجزای ارائه شده از «آوازه خوان طلاس» اثر اوزن یونسکو، با نشاط فنوت سرشورده، به راستی در چند قدمی روح و جانمایه بسیار قوی اثر می‌باشد و تماشاچی را به خواندن و تعجب آثار دیگر این «رام‌نویس قدر» ترغیب می‌کند و همین جرقه، در این عرصه بی‌توجهی به تئاتر و ارزشهای مسلش ما را بی!

۱- تئاتر آبرورده «بحث نمایشی» یا «آبرورده» در درامپردازی به صورت بیان بی‌معنایی تصام‌های مشحک زندگی جلوه کرده است که با روش‌های ناواقع‌گرایانه و شکل نامتعارفی نمایش داده می‌شوند. نمایشنامه نویسان آبرورده دست اغلب در نمایشنامه‌های خود از ساختاری بی‌نظم، رویدادهای منطقی‌گریز، آمیختگی شری و جدی با هم، طنز و مسخرگی گاه‌نوام با اندال و زمان نامولوی نامنطوری استفاده کرده‌اند.

۲- تراژیکدی - اشادی نامه آندوه پایان - اندونامه شادی پایان - فاجعه‌نامه مشحک و...
تراژیکدی - عناصر ترازادی و کمیدی را یکجا دارد. غالباً هنگامی که انسان بر «فاجعه» می‌خندد و یا آنکه بر «رویدادی خندناور» می‌گریزد، «تراژیکدی» نزدیک شده است.

۳- کاتارسیس - تصفیه درونی انسان در اثر رویارویی با یک ترازادی را کاتارسیس گویند. در واقع کاتارسیس تأثیرپذیری تماشاگر یا مخاطب از یک اثر ترازیک است. ایجاد کاتارسیس از اهداف اساسی ترازادی است.